

خلق کثیر را طعم شیر شمشیر و اثر در تفنگ و سپان می ساختند و راه آمد و شد مردم در سد غله نوعی
 مسدود نمودند که احدی پایی از دایره گاه لشکر در روز و شب تا بیرون نمی نهاد و در
 مقدمه نزع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوره
 رعب و هراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غوری که از عدم مقابله حضرت
 سلطان بخود قرار داده بودند بخوف و بیم مبتدل گشته مشوش و متوهم تر گردیده بودند
 مردم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرثیه ناظم حیدر آباد خود در پانکلی منزل و مقام
 زبیده امرار اقبه سنجی مالک محروسه خداداد رخصت کرد چنانچه ملک عیسی خان میران یار جنگ
 بانوج خود در تاخته قلعه گنجی کوچه و تارتیری و تارمری و غیره بسی چند ماه بضبط خود در آورد
 و چند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خداداد را با خاک برابر کرده جلو خانه دوزخ سخت
 و حافظ فرید الدین خان المناطیب بموید الدوله بالشکرگران بطرف گتی در تاخت قطب الدین
 خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اتفاقاً آن روز
 روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صفت آرا گشته تر و دشایان
 بطور سانسید و تلاش یغما می فوج خصم از حد گذرانید در آن اثنا حضور طلبیده مع فوج
 خود متوجه دارالسلطنت پهن گشت حافظ مذکور چون تاب و طاقت افتتاح کوه فیض حصا
 عرف گتی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجا روب عادت رفته مر جمعیت
 بگریه نمود و بسی اندک روز شهر گریه و قلع سد بهوش را که چون فقدان ذخیره حال
 قلعیگان با خطر آرزو رسانیده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
 و ده ضرب توپ و تلمه شکن بمیصره گرم گنده پرداخت و اوقات شبها روزی
 یکشایش قلعه مصروف داشت اگر چه بار حملات بعمل آورد و خطوط فریب دانه داشت

اما قلعه داران حصار کوه و پائین بنا بر جمعیت اسلام اصلا و سوسه و غدغه را بنجا طرح
 جان داده در دادن قلعه بگردان غنیم سر باز زدند و از انواع آتشبازی و شلیک توپ و
 تفنگ وی دلیری یورش کنان را سیاه میکرد و ایندند و سرداران مرهه از سر کرده
 پوز رخصت یافته به تسخیر قلعه جات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه با
 بهر ناحیه و همت بهر تاخت و تاراج مساکن و موطن منتش ساختند چنانکه پیرامون
 تاظم صوبه مرج بعضی قلاع و بقاع آن طرف جنگ تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت مسای
 تسخیر کرد و ضمیمه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجداران نواح قلعه دمار و آوار را
 بدخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار تحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیم از اطراف
 قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار بارش چوب و تیر و تفنگ و
 خشک و سنگ آقدر تر و دبطه پورسانند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار گشته و
 خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه وادقتلعداری و بهادری داد چونکه سر
 و باروت و ذخایر نجر در آمده لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بمخالفان سپرده باد و نهر مرد
 جنگی اسیر غنیم گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت
 جبلی بکار برد از آن خود تاکید کرد که خان منزبور را طوق و زنجیر کرده به پوزن باید فرست چون
 این خبر بسمع خان صدر رسید بر قراره داران بخت برگشتگان لاجول خوانده دل از رستی
 خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگر راهی گشت مخالفان چون مورخ و ملخ
 بران گروه هجوم کرده تیغ و تیر در آوختند هر چند سلطانینان جهد بلیغ نموده تا مقدر
 بدفع اعدا پر و اختند اما بعد تلف هزاران اهل ضلال پله اسلامیان سبک گردید خان
 شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغول محبوس بر کوه نر کونده ماند و ایشان

پایمال سم ستوران مخالفت شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع منسخر بندها
اصنام گردید و بجای تخت سلام رام رام رواج یافت هری نیت پر کتیبه از راه ساونلو
بعد ضبط اطراف و جوانب به هرین بلی رسیده شوم شکر نامی پالیکار آنجا را که امیدوار
همراهش بود بر مسند وراثت نشاند و پیشتر کوچیده بضبط صوبه سر کامیاب شد و
پسرام ناظم مرج از بندوبست دبار و از وانکوله و مرجان و ساونور و غیره فرغت
یافته به چیتل درک رسید و قولنامه بنا بر سپردن قلعه بخود و موسوم دولتخان فرستاده
متعهد گردید اگر با من طرح مرافقت انداخته قلعه سپاری جاگیر چهار لک و پیه مقرر کرد
شود و بهیچ وجه مزاحمت بمال و متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
بود ظاهر اقبال بن معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
گشته روبرو حسب نخواست سوال و جواب خواهم ساخت غنیم بر این معنی خوش و خرم
گشته منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواه باد و رساله اسد اللہی و هزار پیاده چهار
از حصار بیرون آمد باین اراده که بنجیمش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه
لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند گفتگی که شراب خورد بود در حالت
نشه بندوق سر کرد اگر چه آن دولتخواه از روی غضب همونجا او را قتل کنانید اما تمامی
لشکر غنیم از صدای بندوق بهر سیده مستعد جنگ شد سپس دولتخواه مذکور بلا اندیشه
حمله کرده دست شجاعت بر کشاد و بضر صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
دلیران هند و نژاد را چاک زد و فتنه هستی جمعی کثیر را فرو نشانده با لشکره آخرت فرستاد
تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پریشان شده با سرداران خود راه صوبه سر اگر رفتند آن دولتخواه
که بزور بازوی دلاوری اعدا را منہزم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

بانند وزیرین آلات حرب و پرچاشن منظر بدارالمقر مراجعت نمود تا نظم مرجع از سر راه گراسه کوه
 مدگیری شد و مادهورا و نام همیشه زاده خود را تسخیر آن کوه نامز کرده خود باکران رسد غلات و موا
 بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پانزده بیست و نه
 به بندوبست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بر روی و چین پٹن عازم دارالسلطنت
 پٹن گشت پیادهای سپه سالار سلطانی یعنی قمرالدین خان که بجنگل ماکری کمرین بودند
 در شبهای تاریک و سردی رستمانه به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شخصت نفر از قوم
 بخاره مع راس گا و پر غله گرفته می آوردند و گاهی نگهبانان غلات را گرفته گوشس پونی
 می بریدند کسی که پنی می آورد یک هون و هر که گوشس می آورد یک پرتاب و هر که راس گا و
 پیر جوال می آورد پنجر و پیه و کسی که اسپ از آن لشکر کشیده آورد و هون از قمرالدین خان
 انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم
 تصدیق کمال می رسانیدند و بار بار اهل بهیرا پریشان می ساختند اکثر راس گا و ان
 پیر رسد و ذخائر را مانده می بردند تا آنکه هر گاه لشکر انگریز فانی نواح کرکیٹ گردید جز
 چیزی رسد و غلات ذخیره در آن لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود و آب جوی
 گا ویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانین حسب فرمان والا
 چهار پنج تپیری پیش و بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از رسیدن
 صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تهور دو تپیری تسخیر
 کرد و جنرل منیڈس با ابنوه کثیر بر کوه چو کری کٹ حمله نموده بلا اندیشه در تاخت سپه دار
 آنجا که سید حمید بود از بالای کوه چو شنگ های توپ بندوق چنان ریخت که از صدوا
 پراگندگی تمام جمعیت حمله آورد و داد هر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تفت هزاران مرد کار بی نیل مقصود بر گردیدند در آن اثناد و در ساله فرنگی روی زرم
بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپیدار که مابین کوه چینه مذکور و قلعه بود در تاختند آن مرد
دلاور از دور توپ اندازی نموده چونکه نزدیک رسیدند توپها گداشته بر روی مخالفان صفت
کشید پای ثبات بزمین قارفتند در امر مجاریه و مدافعه غایت سعی لبطور بسیار ملاحظه

زهر دو طرف مردم تیز جنگ	بخون نریزیم هم تیز کردند جنگ
بخون بسکه جان رفت بیرون ز تن	زمین را در آورده جان در بدن
زهر دو طرف ما جرا شد دراز	منی شد گر بهای اندیش باز

عرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش نشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و امیر
مخالفان گشت همراهیانش بحیثیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یک جامه های
شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصد تا پانزده بیست روز سپه سالار انگریز
قطره زن وادی ترود گشت و فکر تدبیر قلعه کشائی بشیر از قیاس نمود هرگز صرفه در ستیمن
و آویز ندید علاوه برین رسید غله گردید چنانکه فغان الجوع اجوع از هر سو برستا قطع نظر
از گاه و همیشه یک آتار پنج را چهار و سپهر پنج مقرر بود الاکن کسی از چشم نمیدید و بسپه یک آتار
آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آتار روغن گاؤ بهشت و سپه و یک چوزه مرغ به یک
هون پول می آرزید بعضی وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاموده
حسب التاکید سرداران خود گاوان توپ کش را گشته از اکل گوشت آن حواس نشیری را
درست تر داشتند چونکه سپه سالار موصوف آتار خرابی به لشکریان خود ظاهراً دید و خبر
تاراجی غلات رسید گر آن که از طرف طیاره بیدر قوه شایسته می آمد در ولست از دست
قزاقان غازی خان بید و سلی داران توپ سید صاحب بغارت رفت و اهل بدرقه

یکسری تلف شده همه غلات و سامان آنجا در داخل موکب ظفر کوکب گردیده بود نیز مجموع پست
 به تشویش تمام بعد مشاوره و تجویز بعزم خود داری برآمد چه توپها را در جای زیر زمین
 پنهان ساخته تمامی چوبینه آتش داده اسپان لاغرو دم خیر را از طباطبچه بازده از راه
 کرسی کوچه مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایه راه فرج عاقلانه پیوند صحیح
 پنج شش بانگی میوه خشک ترید رفته باندران حضور از طرف منشی حضور موسوم منشی
 سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر نظر افش پی برده میوه اورا
 را انعام داده واپس فرستادند و جواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
 بالغرض تبصیر تمام راهی گردید و توپهای جلو که ضرور بود سپاه میان از دست خود می کشیدند
 و هر روز از صبح تا سه پیروز یک فرسنگ راه طی می کردند بشا هده این حال اگر چه بعضی امر
 و خوانین دولتخواه بخصوس سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
 با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم و بزور بازوی
 شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم اما راسی عالم آرامی عقل و زمین
 صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
 سپه سالار موصوف باندیشه خرامان خرامان روی غریمت با تری درک آورد قلعه دار
 آن کوه از مشاهده انبوه کثیر دل بهادری از دست همت باخته مع کلید حصار استقبال
 کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید و ذخیره بامواشی بسیار در آن مکان
 همدست گشته و در تسکین سپاه شد باری بقیمت یک رُوبیه سته راس گوسفند و
 یک هون سته راس گاو از بازار همدست میشد و گرسنگان تاب فاقه نیاورده فقط
 گوشت گاو و گوسفند خورده اکثر مردم از عارضه پیش در گذشتند با این غلات همدست

یک آنه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دوروز مقام کرده چند راسان گاو بهم رسانده
 بتوپ کشی داد و از آنجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اُردو رک رسیده بود
 که پرسرام به باؤمریٹھ مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فراوان امور
 آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات و
 کنایه چنانکه در یک روز فی ر و سپه دو آتار برنج و چهار پیچ آتار جوار و غیره بهر کس
 بهم رسید تا لشکر بان انگریز از دستبرد جموع چندی خلاصی یافته بودند کرنل ریڈ که به وفور
 سامان آذوقه و ذخیره و رسیدگران فایز بنگلور شده بود جوال جوال غلات بهر قسم
 و بهل بهل شراب نان سبب سبب ماکیا نهار و قاز و بطور مرمره گو سپند و گل کلا س
 گاو به لشکر رسانیده مورد نوازشات سپه سالار خود گردیده در جلوی این نیکو
 خدمتی و هواخواهی تحصیلاری بنگلور و هسکوٹ و کولار و موڑواگل و هسکوٹ
 مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت سپه سالار موصوف چند
 سرداران را مع فوجهای شایسته به تسخیر ماکری درگ و نندی گڑه دستوری داده
 پیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسپه پلٹن و یک رساله فرنگی نندی گڑه را محاصره کرده از اطراف
 جنگ انداخت و کرنل ریڈ هم از کولار به قصد سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرد
 بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
 ران خود بجهده روز دیوار قلعه شکست بعد از آن شبی جنرال مینڈس در موجه آمده اقامت
 داشت و اهل فرنگ ابعانی غنایم و زنان محصور که بسبب ناخبر به کاری لطف علی بیگ
 بخشی آنجا بسیار زن و مرد قلعه بند شده بودند حکم پوریش داد چون آنها در ناخند
 بیک حمله بر کوه بر آمده بیابا کانه متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت هزاران عورات کردند بعضی از آنها بیاس ناموس و ننگ دینداری از کوه زیر
افتاده جان خود بارافداست عصمت ساختند بخشی مذکور سلطان خان قلعدار آنجا
اسیر آمد و ماکری درک هم بجنگ سه روز آخر پیر صلح مسخت گردید

ذکر رسیدن سکندر جاہ نولاد جنگ بن نواب نظام علی خان
باشیر الملک سپاه کثیر به لشکر سپه سالار از طرف پانگلخت
و تاراج کردن فتح حیدر شهنزاده فوج محاصره کوه مدگیری و
کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله بر سواد
گورم کنده و تاختن سپه سالار موصوف کت ثانی لیسرنگین
و رسیدن مرهه با لشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان
و سپه سالار موصوف بر حسب صواب دید هر دو شریک مع یکدیگر
کیفیات و داد سن یک هزار و دوصد هفت هجری آنکه

بعد معاوت سپه سالار موصوف نیل مقصود از سرزنگ پٹن سلطان دیشان بصلاح
عقل دورین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شهنزاده کلان را با لشکر گران
مبلغ ماهیانه یکساله که محصوران گرم کنده که تردد اعدا شکنی او شان منظور از زمان حضور
شده بود مخصن فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضور فیض گنج دستوری یافت از راه
تری کیر الطرف صوبه سراروی توجه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل و ارچی بوکاپٹن
فرود آورده خود جمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد سبیل بیغار

بطرف گرم کنده شتافت حافظ مذکور ازین معنی خبردار شده به هیئت اسباب محاربه پرداخت
 بمقابله برآمد که یک ناگاه شاهزاده جوان بخت معجبانان اسپان انگشت دست و
 بازوی شجاعت برکشاده جراتی نمود که فریدی بران در عالم شجاعت تصور نباشد و باندک
 سعی حافظ را از پی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گرداند و ابتاعش همچو اوراق یکسره
 متفرق گشته بطرف کوه پراهه گریز کرد و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشتم
 مترود و ادوی انهم گشتند پس شاهزاده بلند اقبال مظفر منصور باب و جمیع اثاثه
 مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصاحبه مورچال را آتش زده نقد
 موجب ماهیانه حواله قلعه کرد و ترغیب زرم و پرخاش بیشتر ساخته قبض الوصول یافتند
 مذکور گرفته سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاوه و مشیر الملک که بابیت پنج
 هزار سوار و ستمی هزار پیاده بر سواد موسس پل و یلمپاری که هفده کردی گرم کنده
 است فرود آمده بودند باستماع این خبر هر اسان شده بجنگل و کوهستان سنکل پناه
 پناه گرفتند شاهزاده شیر سیرت از انجام مسافت دوازده می کرد و شبانگاه بر محاصران کوه
 مدگیری که فوج مرهطه بود هنگامه روز و رختخیز برپا ساخت و سر سرداران فوج را چون گوی جرم
 دوز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت جمعی کثیر را با تشکده عدم فرستاده مظفر فایز حضور
 گشت و قمر الدین خان همدران روزها بگرد آوری رسد غلات و مواشی و غیره سلمان
 ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافت بود پس بعد دو هفته سرداران مغول بالشکر
 خود از راه بگلور جاده پیا شده بر سواد خانخان پل با سپه سالاران نگر تریح گردید و همدران
 فرصت جنبل میندس بعد تسخیر کوه نندی گده با جمعیت گران بطرف بار محل شتافت
 قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بمحوره حمله کرده فارت ساخت و بر کوه صعود کرده

تا در وازه حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبر ارشده بمذافعه پیش آمدند و با وصف
 قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم با استحکام هیچ و باره پیرداختند
 و بریزش توپ و تفنگ جزال حقه های آتشین و سنگ اهل حریت را نهریت دادند و
 بشجاعت تمام بر عقب منظرمان عبور کرده اکثر سپاه محافظان را زهر مرگ چشانیدند پس
 جزال را بنامعاً و دست کرده فایز لشکر شد و کرنل کوژی پیشتر مع فوج خود بعد فتح تندی گره
 از راه نیگلور و هسور بطرف رای کوچه رسیده دلهای قلعه داران آنجا بکنه سخنان فریب
 و خاطر داری و نردبان تقدیمایان تسخیر کرده بعد پانیدن چند گوله توپ بنا بر صلحت کوه
 مذکور را مفتوح نمود و پنهان گذاشته برگردید القصر چون ایام بر شگال منقضی گردید سپه سالار
 موصوف بالشکر ناظم حیدر آباد بعزم تسخیر دار السلطنت سرریگ پٹن طنبور انتهای توخت
 و منزلهای دراز در روز دید و از راه چن پٹن و اتری درگ بر سواد کری کوچه رسیده یک
 روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعه کری کوچه چند نیر کرداران محافظان
 از میان کوه های هرور بدو پیر شب پیش آهنگ شد و بر تیرها که بسبب فتور اعیان
 و ارکان آن دولت بی سیاست بی مرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمل کرده
 بضبط خود آورد و شلک زنان روی خود به اردوی خاص نهاد آنحضرت که بالشکر خود
 این طرف جوی خیمه سر بریده آراسته بود و جاسوسان و منبیهان اخبار را را کین
 بغاوت دتار از رسیدن یکم تا زمان میدان جلادت و هوشیاری خبر رسانیدند
 یکبار فریب خوردند چون فرصت نرم اعدا شکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
 تفنگچی و کماندار متوجه قلعه دار السلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده
 با فدایان معدود روی توجیه بزم خصام آورد اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکب اسلام

با استقلال تمام مشغول جلال و قتال شدند نیز خویش و بیگانه نکرده با یکدیگر جنگیدند در آن
حالت امام خان سپه دار و میر محمود سپه دار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد و ستد
و مردانگی در دادند و تا بقدر دمار نخوت از روزگار سپاه اعدای هوشیار بر آورده آخر
بسیر چنان قدم کشاوند درین فرصت خیزل میندیش و دلاوری و چابکی تمام در تاخت
یک حمله حصار شهر گنجام و لعل بانج که اگر چه با خندق مبرج و باره استحکام تمام داشت اما
بقصور مهدی خان صاحب یوان در اساس سلطنت دهنه عظیم بدید آمد چنانچه در آن شب
تمامی محافظان حصار مذکور را بجهت حضور بهیانه تقسیم با هیانه طلبیده پیش دروازه قلعه
جمع کرده برج و بار را حالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسابع جا
و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و در ساله اسد اللہی را به سحر
تیرمی که شبانگاه انگریزبان گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هر چند سالداران مذکور را باز از بندوق بازی گرم ساختند و بران تیرمی حمل کرده
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپه سالار موصوف در آنجا همراهیانش را تهور
زیاده شد پای شبات فشرده حمله آوران را بر گردانیدند چون بجلالت کرات و مرآت
شاهد فیروزی رخ نمود و اکثر جانبازان جان شاکتند سلطانینان معاودت بقلعه
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعه دار السلطنت را بتوبیخ بویق و بندوق
و جزال مع انواع آتشبازی آراستند و محافظان تهور توامان در همه جانب گماشته از غایت
حمیت اسلام و شهامت فرمودند تا کار گزاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
اطلس خطسای در زلفت رومی بر سر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصف
استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلاوستان پری رخسار و مطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینه قصص و احوال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
و تمامی سوار لطافت میسور روانه شده بودند بعد دور دور پرسرام بها و وهری نیت بالشکر
خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و مشیر الملک با فوج خود بروتی تالاب
مقام گزیدند سپاه انگیز حسب حکم سپه سالار موصوف مرحله از طرف گنجام جنوبی قلعہ
احداث ساخته مورچه شرقی قلعه این طرف جو بنا کرده مستعد کارزار بودند چونکه حرات شجاعت
ذاتی آنحضرت را بهنگنان بواجبی می دانستند بلکه از طهر من الشمس بع دهر سده دولت مند زبرد آرا با هم
مشورت نمودند که ایام مجاریه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه و پیکار سهیل ترین
و جوه صورت نخواهد بست و خلقه بشمار بعصده تلف خواهند رسید جهان بهتر که کار بجای
و آشتی بر آوریم در آن آشنا سلطان دانش آگاه هم محاصمت و مخالفت سده دولت مند
را موافق رامی وقت پسند خود ندیدند و تجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش کلارا
نزد سپه سالار موصوف و مرهطه با تحف و هدایا فرستادند تا وکلاد در تحریک سلسله اتحاد و
اتفاق شرایی پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و عیار لفاق را از لال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحه دلها شستند سپه سالار مغری الیه موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم دانسته دل براقبال پیام آشتی داشت و جنبل میندیس بر این معنی گوش صانها داد
و بعد در ویدل بسیار از سپه سالار حضرت گرفته بر تیر می سوار سپیچه که بینی قلعه توان گفت
و سید غفار سپه دار بجز استش نامزد شده بود در تاخت و آن مرد شجاع هم بر حبال و قتال
استقبال کرده پای ثبات بمیدان دیری نشتر دو با استعداد بندوق آتش باز و سنان
و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آونخت و کوشش و پایداری چنان تقدیم رسانید
که مزیدی بران در عالم بهادری امتحیل نپاشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در بون

و اهل یورش تاب نیاورده پس پاشند بعد وساعت که سپاه منصور در نخت و نیزه اکل
 شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداخته بودند دلیران انگریز فرصت
 یافته جمله یکبار حمل کردند سعی موفوره سپاه منصور را متفرق ساخته جای گرفتند فوراً
 سید حمید و فاضل خان هر دو سپهسالار با سپهسالار منظم اتفاق کرده رسیدند و بیگانش
 رستمانه جیرا و قهر احریقان رازده رده برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
 هزار سپاهی انگریز بر خاک هلاک قانده بقیة السیفان حیران و پریشان بشکر خود معاد
 نمودند اما همون روز جنرل میندسن بخیمه خود آمده طبایخه گولی پر کرده از دست خود بر خود
 سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکر در گذشت پس طبایخه دیگر برداشته بود که کرنل
 ملکم جنرل اجیمنت بر صدای پشتول اندرون خیمه شدن و دیده دستش گرفت و سه پاره سالار
 موصوف این خبر رسانید تا سه سالار فوراً بخیمه اش تشریف آورده دستش گرفته بر حیرت
 و سلا متیش شکر آهی مودا ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیش بزبان رازده گفت
 اکنون صورت صلح معنی صلاح حال مال دارد اگر چه قلعه تسخیر و سلطان را اسیر کردن اساساً
 تر است گوی که قلعه مع سلطان محصور بصبط مادر آمد اما از شرکان اندیشه باید کرد که در هر امر
 شریک اند در این صورت چه فایده سرکار کمپنی خواهد شد بنابراین ما آشتی را مناسب این وقت
 میدانیم جنرل هم بر این کلمات کوش رضانهادا حاصل مبشاوره و تجویز هر سه شریک
 صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک حاصل سه کرور روپیه یا همین قدر نقد سلطان
 نرم دل ببرد و ولتمندان اسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازه قلعه دار السلطنت
 بدست سپاه انگریزان گذارد و پاشهزادگان را بهر تسکین هر سه دولت مند نزد سپهسالار موصوف
 روانه سازد چون سلطان دورانیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

و ارکان حرام خور خود ابر دیدند لاجرم بهر فاهیت و آسودگی خلایق باقبال انمیعنی پرداخت
 ضلع بارامل و سلیم و آتور و انگیری و سنکلی درک و دزدکل و کلیکوٹ و غیره
 بانگیزان سپردند و در ولایت بلاد کرپه قنارتیری و تارمری و بلاری تفویض مشیرالملک
 دیوان نواب نظام علی خان کردند و تمامی ملک آن طرف جو تنگ بهدر البغیم و پونا تسلیم نمودند
 کرور و سپه نقد باسامان تحایف و تشرفیات و خلایع عاید ساختند بر حسب تدعای سیال
 موصوف معزالدین سلطان و عبیدالحاق سلطان جگر بنده ان خود را به اتالیقی غلام علی
 خان و محمد رضا خطیب مسجد جامع ارکاٹ با مر رسالت نامزد فرموده نزد سپه سالار
 موصوف روانه نمودند تا رسولان دانشور و کلمات پرور بتقریر پذیر و سخنان بدین طایفه
 شاهراه موافقت و مصاحبت را از خسرو خاشاک کینه و محاصمت صاف نموده همه را
 بتحف و هدایا خوشحال ساخته از دار السلطنت بطن برداشتند پس و دولت مند بعد تقسیم مبلغ
 مذکور بدیار خود مراجعت نمودند و سپه سالاران گریز با شترادگان جوان بخت فایز مدراس
 شد و عزت و وقار آنها را زیاده دوست میداشت و کرنل امیر بانی سلطانان موصوف
 مقرر کرده بآداب خسروانه ناز برداری می نمود و اندرون قلعه مدراس عمارتی عالیشان
 خالی کرده او شان را فرود آورد و همه سامان و شیشامی ضروری مهیا ساخته مخصوصان
 و خدمتگذاران او شان را اجازت آمد و رفت داد خصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدوله
 که محض سپاس بیداری که بار بار با صلح و اتفاق با سلطان عالم پرور سپه سالار موصوف
 ترقیم و ترسیل داشت در این معنی اصرار بیشتر کرده بود و سلطان زادگان را بر پسران خود
 مقدم داشته از عهده مرورت و مدارامی بر آمد و همیشه باب ترسیل مالکولات و مشروبات
 نادر و میوه جات فاخر مفتوح داشت پس جنگلی سپاه انگیز از تمامی قلمرو مملکت خداداد

بر خاسته به بند و بست بارامحل و غیره شتافتند منادی امنیت همه آن بلاد بلند و آوازه گردید

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه پالیکاران اطراف و
بند و بست قلم و محروسه دیگر کارخانجات که ابر شده بود و دویر قلع السلطنت
با دیگر کوالیف و دادن یک هزار و دو صد و هفتاد و هشتاد و سه نفری آنکه

از آن تاریخ که هر سه دولت مند کامیاب بداد و دیار خود مراجعت کردند سلطان بدیافت کوالیف
ممالک محروسه امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و سایر کارکنان
همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتند تقاریر و قرائن نیک و روشن جناب
شده که مهدی خان مدارالمهام با چند ساهوکار کرناٹکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در
جاده خلافت و حرام نمکی گذاشته بود و منجواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را بر باد
غارت دهد و دال بر این معنی اتری بعضی کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در
عین کارزار از یک گل محاسب اشاره همون بدبخت دمان بند شده بود تا یک یک
نمک حرام را بسرای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در
داد و نقد آنها جمع ساخته باد ای زر قسط بندی نرود سولان باوقار تبلیغ داشت همرا
زمان میر معزول اعنی صادق بی صدق و یقین باز میسند دیوانی حضور متمکن گشت آه
باز گرگ کهن پاسبان ز ربه گو سفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل ماده عداوت
پندار شقاوت از زمان عزل خود آماده داشت مرتبه خود بلند دید اکثر امر او چون
را که دولتخواه بودند و تا بودن آنها کار خاطر خواه خود کرسی نشین ندید بدلیل فتور و قسوت
بلا صدق معنی متمم ساخته محاسب حکم از جان ربوده نقشه که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

در آن صوبه نشان در آن حال بعضی اصقان جا سوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند
 که شمالی دارالسلطنت از هر گوشه و هر پیشه فتنه انگیزان و قطاع الطریقان چند او باش
 را جمع ساخته سر نخوت و پندار برداشته پای ترو در کسیر بلاد پیش نهادند با وسوسه
 ب موجب در اندامی خلق اندر رعایای ممالک محروسه کمر بستند چنانکه شخصی از
 ارباب ضلال بنگلی کوزه نامی کوه کوری بنده را قایم کرده است بدستور آن تمرد خود را از
 اولاد پالیکار مریسی و انموده کوه مدگیری را بضبط خود آورده کامرانی میکند و دیگر تن گیری
 را گرفت و مقام ستعداد و حرب قتال تو دم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان
 آصف حیل درگ دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی از حیل خود
 یکی از متوسطان بسیار نایک پالیکار بهرین هلی مشهور ساخته وارث راج آن سمت انموه
 چهار هزار پیاده از قوم سیدز فرایم ساخته بهوای سرداری می نازد و هو چنگی درگ و
 قلعه کور من مضاف صوبه بهرین هلی را استحکام داده بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار
 سرکار خدادادی نازد که در جنگور حسب حکم قبل سید چانچه رقم مسطور مفصل اینجا در کتاب ذکر شده
 و احکام در او رنگ منفعت نگاشته است عرض باستماع این اخبار است آتش تو غضب
 سلطانی سر شعله کشیده نواب سید صاحب سید حمید سپه دار را با فوج سنگین بسرای
 ارباب ضلال بطرف کوری بنده و دیگری نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران
 به بندیشقی بهرین هلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور خست یافت بریل
 یلغار در تاخت و قلعه کور را اگر گرفته تبوب و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سپاه
 کینه و رانداخته جبر او قهر جمله کرده مفتوح ساخت پس در قلعه مذکور همان گذاشته سمت
 هو چنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را باد و هزار سید را با وصف قلت سلمان سپاه

و حرب در کمال هوشیاری و خرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره بیشتر
کوشید اهل خلافت نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی موفوره
بطور رسانیدند و جنگ مروانه نمودند و زری خان موصوف بر جرات و لاوری گفتار
بهم برآمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصوره
از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجبه بقصد انتقام شقیبا آوردند و بدلیری
و شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوشش گزای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده و ای
وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخم دار گردید آخر مخدولان تاب صمصام خون آن شام
غازیان لغت فرجام نیارده آواره دشت ادبار گردید و شقی مخدول یعنی سردار آنها با چهار صد
کفار اسیر شد و شوم شکر برادرزاده نایک مقتول که آنجا بجایت مرهبطه بعضی تعلقات
هرین اهل ضبط خود آورده در نار این کیره سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
باز آن طرف جوشتافت پس خان مشارالیه حساب حکم منجمه اسیران بعضی بارانبار عبرت
دیگران دست و پا شکست بعضی بار آلت مردنی ملع انشین بریده آزاد کرد و حصار کوه
مزبور و قلعه هرین اهل و غیره که استظهار بد بختان فتنه ز بود از پا در افکنده مراجعت نمود
و بر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکر با در حیل درگ پناه گرفته بود بدفع
مناقشه با فوج خود عازم آن حد و دشته آنی کندی و کننگیری را باز بضبط تصرف خود
آورد و هیری نایک پالیکار کننگیری را قولنامه مرستاده طلبید و سند بحالی تعلقه مصلحت
و یک نجفیل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبر باطمینان کلی بخدش
رسیده خود را یکی از بنندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و منقاد گشت و
نواب سید صاحب هم با سپه دار موصوف بعرضه سه چهار ماه کوژی نبذه و نگیری

در تن گیری را از قبضه زنا بندان سنگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت و محنت
 استخلاص کرده حواله سبوح شماران نمودند و گوش بینی بعضی مخدولان بریده معاودت کردند
 و سید حمید سپهدار اگر چه مجسم بود و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیصل عمارتی و خطاب
 نواب سرفرازی یافته بایالت صوبه نکر نامزد گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضه
 جسمانی متوجه دار بقا گردید و بعد از آن سال بعد از آنکه زوجه ناموس موجب حضرت فلک مرتبت
 بزمان ورود عساکر سه دولتمند از صدمات شلک ابواب علامت بیماری خفقان نمایان
 شده تزلزل تمام بخاطر قدسیه او یافته باندک مدت بسیر چنان خرامان گشته بود در آنوقت
 محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیحه عالییه نواب سید صاحب بر حسب
 استرضای خاطر ملکه در این عمی والدیه ماجده حضرت سلطان مقبول و منظور حضور شده
 نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتبخان شدن از اختراجه سلطنت فرمان
 روای یعنی خواهر فتح حیدر سلطان باره در مهم جانبازی مینمود هر گاه اینقدر لیاقت
 و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتبخانیش بصبیحه نایطه نمودند
 بجمع وجوه نو مید شده در هر امر قصور میکرد بلکه نهانی با عیان حاسدان دولت خدا داد
 رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصد بعرضه قلیل از دست سپاه
 قاهره سر سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار یقین دانستند که دشمنی با آنحضرت
 فلک مرتبت نمودن خود از پامی شقاوت بدام بلارفتن است تا از کردهای خود پشیمان گشته
 دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منتقاد گردیدند و پالیکار نیکنور بوسیله سفارش
 سپه سالارانگری یعنی لار و ایل کارن واس بجادر بگذاشت لک و سپه نعل بها سالیان
 سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و از همون سال سلطان الاثنان

خاطر اشرف از سیاست وزد و کوب و تغیر و تبدیل عیان دولت و عمال برداشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچه آن بود که آصفان از تعلقات و پیرگنات
مع عمال اهل قلات حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذمی الحجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز و خطبه عید الضحی همه با پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب و تصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
و روادار ظلم و رنجش خاطر رعایا و بر این نخواهیم شد و همیشه در نماز او را دو ختم درود و ترک
مناهی اوقات خود بسر خواهیم برد بعد این عهد هر کس اگر محاسبه داریم باشد بمعانی
حساب و خلایع بحالی تعلقات پان رخصت می یافت هر گاه آن بیباکان دین بعدتسه
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود بر طرف ساخته مگر و ما تیکه لایق
مذکور نباشد بعل می آوردند و هر چه از نامعقولات دل شان میخواست هر آینه بظهور
میرسانید نداده نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصاً بعد عهد و پیمان بچه خوار
و بخت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از نار داران و دیگر قوم غیب
نفرت تمام داشتند سوائ اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند و جمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گوراکه از نوشت خواند بهره داشتند منتخب جمع کرده میرزاسی
کچرے نامیدند و بر همه فاتر برار قام جمع و خرج و بحالی و بر طرفی و غیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته مزین بدستخط می شدند و در همه مالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزارهون را یک عامل و یک سرشته دار حساب
و یک امین از اهل اسلام مامور فرمودند اگر چه طرح شکست قوم زمار داران انداخته و لیکه و دیس پاینده
و قانون گوراکه این همه بر حساب زمین و از یاد زراعت از قوم بر زمین بودند و از زمان پیشین مأمور

و مقرب بودند بیکتسلم بی دخل ساختند اما این قوم بخوش آمدگویی و معاظمه دانی از عاملان و
 آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان و
 عاملان باعتبار آن قوم کار ملک را نمی گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند
 و شب روز در رقص و طرب اوقات میگذاراند پس زمار داران بخلق و خوشامدگویی
 تمام تعلقات را حسب خواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول باصف و عامل میرسانیدند
 و نصف در تصرف خود می آوردند اگر چه خارج این همه اجزاء السمع شریف آنحضرت رسید
 اما نظر بعد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و بر گناه و حرام خوری ایشان گرتنی نمیکرد
 و در هر موضع مسجد بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس سلاطین
 میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و در و خوانی هر روز
 میداشتند شخصی در قصیده مبح آن شاه مجاهد گفته است **س** از تیغ ساخت منفر
 جهان و اهل جهان **د** گرفت چرخ و ستاره بیهوده گردانی **ه** اما تارک الصلوة وزانی را برابر
 دشمن جانی می انگاشتند چون بعضی پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملک داری و
 باز پرس اعمال اعمال دست سیاست برداشتند هر یک در مقام خویش بجهت دشت گردیدند
 و خوانین و دولتخواهان قدیم را از پایه اعتبار و اقتدار بر انداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
 بر ارباب مدارج اعلی رسانیدند و عهد های کار آزموده را که همیشه بکفایت کارهای عمده و مهمات
 بهیتم مامور می شدند با دنی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای والا اقتضای آن فرمود که
 هر یک از اهل اسلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان
 هم محروم درجه اعلی نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روز افزون بوقعی راه
 یافته یکسر اراکین و خوانین سوء الظن شده با اتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میرزا کو

باصناف نواز نشات شاهانه ابواب مکر و غدر پرر و اکابر امانی و موالی می کشود تا آنکه
 زمام اختیار جمیع ممالک و مهمام دولت در قبضه اقتدار او در آمد کارش مرتبه بالا گرفت
 که غرور در دماغ بے مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکه و مالی را از پیش خویش بے رضا و
 اطلاع آنحضرت بے فیصل میرسانید و جمیع مملکت اجماع و سلم خویش بر فتنه و شور ساختن نقیض
 عمل غیر معمول بیدعای هوای خود می نشانید عمده را بعلیای غریمت خوانی و دعوت
 تسخیرات که هر روز نیم من مرج سیاه دعوتیان غریمت خوانده می شوختند چنان سخن
 ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بذات از زبان امر ابسام
 آن خسرو گیتی ستان میرسید لکن آنهمه ادراخا طرا شرف جای داده آتش غضب
 سلطانی بزلال انعام فرود می نشانید و در مقام بیض او در نمی آمد بلکه در ترفع
 مراتبش میکوشید و ذیل مرحمت عنایت بر افعال قبایح او می پوشیدند بنا بر آن
 او به سبب عنایات روزافزون شاهانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
 و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مشتعل بر بعضی
 تحکیمات بے موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کار خابجات و حالات عایا
 و واقعات ممالک محروسه بجز فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضی سردار
 دولتخواه و ارالین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی دولت در کشیده بود
 الحاصل سلطان به تعمیر قلعه دار السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصا
 قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار نچته سنگین مع خندق عمیق و برج
 و باره کشیدند و جنوبی چهار پنج حصار مستحکم بانندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه در باغ
 داخل چهارم قلعه گردید و غزنی قلعه اگر چه بنای چهار حصار انداختند اما در حصار قدیم تر شب و

ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یک هزار و دو صد و هشتاد و هشت
 هجری و تقریر چهره پیا بحساب سماء الحسنی و مباہی اندوختن اراکین
 بالقاب میر میران و احداث فرمودن تحت سلطنت فایز حضور
 شدن شہزادہ ایران زمین بہ سبب مخالفت اُمراء اعیان آن
 نواح و ظہور مراسم تہنیت شادی کہ خدائی و روداد کو الفی حضرت
 و واقعاتیکہ از ابتدای سن ۱۲۰۸ ہجری لغایت سن ۱۲۱۰ ہجری آنکہ

چون یک سال چند ماہ خسرو زادگان و الاشان در بند چنای پٹن سکونت داشتہ
 بین الجانبین شرایط موافقت و مخالفت درست ساختند و مبلغ قرار داد عاید نمودہ
 معاودت نمودند شہر بایر نامدار در ساحت صحرائی وسیع و عریض یوسف آباد
 عرف دیون ہلی کہ عمان خوش قصد سیر و شکار بدان ناحیہ در تافتہ بودند مجرای
 رسولان جگر بند و انا لیقان ہوشمند گرفتہ بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی
 خان و خطیب با باند نشیہ خیر گے در نظر بندی داشتند و اہل بدرتہ جگر بندان را بانعام
 و تشریفات شاہانہ نواختہ مخص ساختند و محفل جشن و سورت ترمیم دادہ ایشانشین
 و طرب مہیتا تر گردانیدند و بہرامیر و سردار دلیر را بعواطف خسروانہ سرفراز و بنا صب

ارجمند مغرز و ممتاز فرمودند	بمیفز و دشان پایہ عز و جاہ کہ
زانعام شہ کشت خرم سپاہ بہ	ہمہ خوش دل و شاد و خرم شدند
ز بار عطا جملگی خرم شدند	و ہمدان زمان ہر یک از اعیان نامدار

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچر بیای کار خانات خود را تیمنا بتعداد اسما در آن
 که نود و نه اسم اند نامزد فرموده بمستقر سر سلطنت برگشتند و در هر کچری که الهی کچری
 و رحمان کچری و غفار کچری و غفور کچری و عزیز کچری و امثالہ موسوم بودند چهار
 هزار سپاه ظفر سپاه را متعلق ساخته و نام حبش که پیش ازین لشکر سپاه پیاده را
 بنام مذکور میخواند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی ماند که سید غفار
 حلال نمک میر میران اول شده و محرمین ابراهیم صاحب حال بزرگوار نواب حرم
 که جدیدی آن شهر یاری شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف در عهد
 نواب مرحوم نجفی سایر سوار سلی دار شده اما بادی حرکتی یعنی تلفظ دشنام از دست
 سید میرن سپاهی در کچری دار السلطنت بقتل رسیده بود نیز علم میر میرانی بر افراشت
 و بر بنکی نواب مشهور گردید و وجه تسمیه آن بنیکه پیش ازین خسرو نامدار اورا با فوجی بنام
 نایاران یعنی نامزد فرموده بودند بدلیری و تهور تمام علامت روز رختن بران بدختن
 نمایان ساخته بجز و قهر سرداری اکثر ایشان را با دیگر کشتان گرفته در یک خانه جمع کرد
 و بر عبرت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کهنتری آتش را بنکی میگویند
 او باین اسم معروف گشت و خانبهان خان و پرنیاز نادر سوار اینها بعضی از قوم
 نواب و مشایخ زادگان که از کسب پاچه گیری و فن سرداری معز بودند منظور نظر پرنسپال
 حضرت اسلام پرور گشته میر میران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و جمیع میر میران
 طره های طلا پر جواهر پد کهای مرصع عنایت و مرحمت گردید بحدران آوان آلات
 حربی باین صطلاح که بندوق رالفنگ و توپ رادشش و بان را شهاب نامیدند
 و تحت سلطنت و سر پر عدالت و فرمانروائی که بصرف جواهرگران بهاب صورت میر

مرصع کرده اگر چه بر حسب آن بود در ساعت هالیون ترتیب یافته بود اما برای جلوس منتهی مائول
انتظار میکرد بر حسب قاعده سلاطین دلی که از خاندان حسونت راجه او در پیور میگردیدند
و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کج را بصرف
لگو که از رو تحالیف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بر فرستادند
دخترش را رضی کرده بودند می کشیدند بآنی حال زمانه که در شکست ارباب هدایت
حامی خلق الله میگوشت مساعت نمود و هر دران آوان بقول بعضی شهنشاه ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا با خواجه سر آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنج گشته بود حضرت عالم نواز از ملاقات کرده در مجموع انجام
بعزت خسرو فرود آوردند و سلوک شاهانه و مراعات مکانه با او مرعی می داشتند
سوان خلایع و فروش و اسباب لازمه و اقدیه و اشربه و خزان دو هزار روپیه تقدیر
شمارد پیشه اش ماهوار میرسایند چون بهی همت قضا نهمت با تفاق و ارتبساط
سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنایرین از روی اخلاص خلوص نیت ایلیچیان را
با تحف بی پایان و فیلان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمهید مقدما
امداد و اعانت فراوان امور بخیرت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه در آن
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه و الاجاه مدعیات آنحضرت را در حیر قبول
خود آورده فرستادگان را با انواع خلایع فاخره و انعامات متکثره ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت در میان آن دو بادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استحكامیت
رسولان باشان با تحالیف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن این نظام یافتن
همام مصادقت و استحكام مبانی مخالفت معاودت نموده بر زمین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش عشرت منقضی گردید در سال ۲۱۰ هجری قمری و در
 ده هجری خدیجه زمان نامروده را در سلک از دواج خود در آورند و بزیم شادی تزیین
 داده اسباب طومی و مجلس شبین سور بسیار استند پس چند روز خوانین امیر امیر
 سامانی اسباب طومی نامزد گشته لوازات منسج و طبیه مهیا کرده تمامی سردار سپاه
 را از خوان نوال احسان آن شاه جوان نخبه نوجوان بهره مند میگردد اینند و با طعم
 و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان و ضعیف و شریف را امتلاذ و شیرین تر مینمودند مطربان
 و نغمه سرايان و کلاوتان جادو و نظر را بنوازشات و انعامات شاهانه از آرزو نیاز
 مستغنی ساختند پس آنحضرت با مرحمت بعین اخلاص با جمیع امرا و سپاه بر یک شیلان
 شیرینج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران نبی هستیم
 لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دل بایر آورده بیکدل بایه شد
 و لکن فی الله که جهاد بعزم استحصا شهادت بر میان همت چیست باید بست بعد این
 ارشادات خلعتهای سُرخ رنگین بامرا و سرداران از دست با جود خود عنایت ست
 فرمودند این خلعت سُرخ را لباس شهادت تصور نماید آه با این تسلی و آئین بنیدار
 و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فردیت
 نه پیوند پس رسالت بگیر یعنی یک هزار و دویصد و یازده هجری رای والا چنان اقتضا
 فرمود که محافل فردوس مشاکل شاد و بهیای کتبخانی شاهزادگان ذوی الاقتدار بیاراید
 پس حکم جهان مطاع بسرا انجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان سعادت نشیان
 حسب فرمان والا نشان محی الدین سلطان را با صبیحه محمد علی عرف محمود میان مشرف
 از دواج دادند و از مهر سپهر صمت اجلال یعنی بمشیره کلاش خلف میان موصوف را شرف